

هستی و نیستی و نمود آن در نمایشنامه‌ی مگس‌ها نوشته‌ی ژان پل سارتر

حمید کااسلطانی
حسین اردلانی (نویسنده‌ی مسئول)
محمد عارف

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۱۰/۱۴
تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۷/۱۲/۱۲

هستی و نیستی و نمود آن در نمایشنامه‌ی مگس‌ها نوشته‌ی ژان پل سارتر

حمید کااسلطانی

دانشجوی دکترای فلسفه‌ی هنر، دانشکده‌ی هنر و معماری، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اراک

حسین اردلانی

استادیار دپارتمان هنرهای نمایشی پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران

محمد عارف

دانشیار دانشکده‌ی هنر دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی

مقاله‌ی حاضر برگرفته از پایان‌نامه‌ی دکترای فلسفه‌ی هنر نگارنده‌ی اول است که به راهنمایی دکتر حسین اردلانی و دکتر محمد عارف، در دانشکده‌ی هنر و معماری انجام شده است.

چکیده

ژان پل سارتر در میان اندیشمندان پیشرو سده‌ی بیستم جای می‌گیرد. رساله‌های فلسفی او تصویری بدیع از ماهیت انسان ارائه می‌دهند و از آن دفاع می‌کنند. رساله‌ی **هستی و نیستی** یکی از برجسته‌ترین آثار فلسفی ژان پل سارتر است. او در این رساله درصدد تبیین انواع هستی (همراه با تمرکزی ویژه بر هستی انسان) و روابط آن‌ها مبتنی بر تجربه‌ی زیسته است. اندیشه‌های هستی‌شناسانه سارتر در برخی از نمایشنامه‌های او همچون **مگس‌ها** انعکاس یافته است. از این منظر هدف اصلی این پژوهش تبیین فلسفه‌ی هستی و نیستی سارتر و ارتباط آن با چگونگی تطور شخصیت‌های این نمایشنامه است. نگارندگان با اتکا بر منابع کتابخانه‌ای و بهره‌گیری از روش‌های توصیفی-تحلیلی و تطبیقی در پی یافتن پاسخی مناسب برای این سؤال بوده‌اند که چگونه فلسفه‌ی هستی و نیستی سارتر در تطور شخصیت‌های نمایشنامه مگس‌ها نمود یافته است؟ نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که در آثار شاخص سارتر شیء‌شدگی در ساحت بنیادین هستی‌شناختی برجسته می‌شود؛ بنابراین تئوری‌های سارتر در مورد مقوله‌ی اگزیستانسیالیسم و آزادی، جایگاه او را به‌عنوان یکی از تأثیرگذارترین فلاسفه‌ی دنیای غرب در قرن بیستم تثبیت کرده است. این مقاله به روش تحلیل محتوای کیفی نیز تجزیه و تحلیل شده است. در بسیاری از موارد دیدگاه سارتر به پدیدارشناسی هگل شباهت دارد که معتقد است عدم در آگاهی و وجود انسان وارد شده است. سارتر در این نمایشنامه بیان می‌کند که باید از گذشته و آنچه به آن مربوط است دور شد و برای آینده برنامه‌ریزی کرد. موضوع نمایشنامه‌ی مگس‌ها جنگ است که سارتر برای رهایی از سانسور از این نمایشنامه برای بیان واقعیت و اعتراض استفاده کرده و فرانسه‌ی اشغال و درگیر جنگ و جبهه‌ی مقاومت را به نمایش گذاشته است. تم اصلی دیگر این نمایشنامه آزادی است که یکی از مفاهیم اصلی اگزیستانسیالیسم است تا مردم با مفهوم آزادی آشنا شوند و از آن بهره بگیرند.

واژگان کلیدی: اگزیستانسیالیسم، هستی و نیستی، مگس‌ها، وجود در خود، وجود برای خود، وجود برای دیگری، نمایشنامه‌ی سارتر.

«ژان پل سارتر»^۱ (۱۹۸۰-۱۹۰۵) از اندیشمندانی است که در سده‌ی بیستم می‌زیست. رساله‌های فلسفی او از ماهیت انسان، تبیین و تصویری نو ارائه می‌دهند و از آن دفاع می‌کنند. «هستی و نیستی» (وجود و عدم) رساله‌ای درباره‌ی هستی‌شناسی پدیده‌شناختی است^۲ که از نظر بسیاری از فیلسوفان و منتقدان مهم‌ترین کار فلسفی سارتر است. برخی آن را یکی از برجسته‌ترین آثار فلسفی سده‌ی بیستم دانسته‌اند» (هنری، ۱۳۸۵: ۲۲). سارتر پدیده‌شناس اگزیستانسیالیست است و رویکرد او در تضاد با پدیده‌شناسی استعلایی هوسرل است که با پاس‌کشیدن از تعهدات اگزیستانسیال، تجربه‌ی زیسته‌ی پیشاتأملی، ایجاد حقایقی یقینی را دنبال می‌کند. «سارتر، همانند ادموند هوسرل»^۳ (۱۹۳۸-۱۸۵۹) به دنبال روشن کردن ساختارهای آگاهی است، اما او می‌خواهد تجربه‌ی زیسته‌ی پیشاتأملی‌ای را که عملاً با جهان درگیر است، توضیح دهد به‌نظر هایدگر، معیار بیرونی برای عمل انسانی وجود ندارد و انسان خود آفریننده‌ی ارزش‌هاست» (یزدی و میرزایی، ۱۳۹۷: ۷). مارتین هایدگر^۴ (۱۸۸۹-۱۹۷۶) نیز منظر غیردرگیر و نگرورزانه‌ی هوسرل را به چالش کشید، اما سارتر بیش از او به این اعتماد داشت که می‌توان ساختارهای بنیادین زندگی انسان را مستقیماً به وصف درآورد. سارتر از تحلیل هایدگر از هستی انسان بسیار می‌آموزد، اما تحلیل متفاوتی از ماهیت هستی، ابزار، مرگ، خودی‌نگی و دیگر مردمان ارائه می‌کند. «می‌توان گفت پروژه‌ی سارتر در هستی و نیستی روشن کردن انواع هستی (همراه با تمرکز ویژه بر هستی انسان) و روابطشان از طریق تحلیلی - توصیفی از تجربه‌ی زیسته است» (احمدی، ۱۳۸۵: ۱۸۰).

دغدغه‌ی اصلی سارتر در کتاب هستی و نیستی رابطه‌ی میان فاعل شناسا و متعلق‌شناس است. از این رو در ابتدا وجود را به دو دسته تقسیم می‌کند: «وجود در خود»^۵ و «وجود برای خود»^۶. در وجود در خود، وجود و ماهیت بر یکدیگر منطبق‌اند و او در بی‌خبری کامل به سر می‌برد. از این رو هیچ تغییر و دگرگونی‌ای در آن رخ نمی‌دهد. درحالی‌که وجود برای خود، وجود بر ماهیت مقدم است؛ یعنی اینکه من هستم، به چیزی که هستم تقدم دارد. این بدان معناست که ماهیت از پیش تعیین‌شده‌ای وجود ندارد و انسان در پی انتخاب‌هایش ساخته می‌شود. بارزترین ویژگی وجود برای خود، این است که به هستی خود، آگاهی دارد و در تحول دائم به سر می‌برد و پیش‌بینی‌ناپذیر است وجود در خود به احوال اشیا و وجود برای خود به احوال انسان اختصاص دارد. از نظر سارتر، تمامی موجوداتی که فاقد آگاهی‌اند، از جمله بدن انسان در قلمروی وجود در خود قرار می‌گیرند. همچنین او برای شناخت بهتر، وجود در خود را این‌گونه توصیف می‌کند: «وجود هست، وجود در خود هست، وجود هست آنچه هست» (سارتر، ۱۹۶۶: ۲۲). در همین زمینه، سارتر راه‌سومی برای وجود قائل می‌شود که آن وجود برای دیگری است؛ نوعی از وجود در خود است با این تفاوت که ختنی نیست بلکه او نیز به ما می‌نگرد و آزادی ما را محدود می‌کند.

«وجود برای دیگری»^۷ شرح رابطه‌ی خصمانه میان انسان‌هاست. او معتقد است که نگاه دیگری، آزادی ما را سلب می‌کند. ارتباط انسان با دیگری در فلسفه‌ی سارتر در سه حوزه برجسته می‌شود: رابطه‌ی فرد با پدر و مادر، رابطه‌ی عاشقانه‌ی مبتنی بر رابطه‌ی جنسی و رابطه‌ی انسان با متافیزیک که سارتر همه‌ی این روابط را از مظاهر خودفریبی دانسته و محکوم به شکست می‌داند. البته وجود برای دیگری در این سه حوزه محدود نمی‌شود بلکه در این حوزه‌ها برجستگی ویژه‌ای دارد. اندیشه‌های مزبور در آثار ادبی - فلسفی سارتر به‌ویژه در نمایشنامه‌ی مگس‌ها، نمود یافته است. از این منظر هدف اصلی این پژوهش «تبیین فلسفه‌ی

هستی و نیستی
و نمود آن در
نمایشنامه‌ی
مگس‌ها
نوشته‌ی ژان پل
سارتر

هستی و نیستی سارتر و ارتباط آن با چگونگی تطور شخصیت‌های نمایشنامه‌ی مگس‌ها، است». از این رو نگارندگان با اتکا بر منابع کتابخانه‌ای و بهره‌گیری از روش‌های توصیفی - تحلیلی و تطبیقی در پی یافتن پاسخ‌هایی مناسب برای پرسش‌هایی به شرح زیر هستند:

- چگونه فلسفه‌ی هستی و نیستی سارتر در تطور شخصیت‌های نمایشنامه‌ی مگس‌ها نمود یافته است؟

در راستای سؤال اصلی این پژوهش سؤالات فرعی زیر مطرح است:

- بازتاب مفاهیم «هستی و نیستی» در نمایشنامه‌های سارتر چیست؟

- زوایای پنهان «هستی و نیستی» در نمایشنامه‌های سارتر چه ویژگی منحصر به فردی دارد؟

- سارتر چگونه و با چه نوع تکنیک‌هایی «هستی و نیستی» را در نمایشنامه‌هایش شکل می‌دهد؟

بنابراین از این روی این نمایشنامه از سارتر انتخاب شده که او در نمایشنامه‌ی مگس‌ها به اساطیر یونان معطوف شده است که برای ریشه‌شناسی فلسفی ماجرا ارزشمند به نظر می‌رسد. این نمایشنامه اقتباسی از اسطوره‌ی یونانی الکترا^۹ است که داستان ارست^{۱۰} و خواهرش الکترا را روایت می‌کند. در این اثر سارتر با درگیر کردن ارست و الکترا با ژئوس و الهه‌های انتقام، مفاهیم اگزیستانسیالیستی مورد نظر خود را به داستان تزریق کرده است. سارتر حتی در نمایشنامه‌ی دیگرش از جمله **دست‌های آلوده** نیز به هستی و نیستی پرداخته است. داستان این اثر درامی سیاسی است که در سرزمینی خیالی به نام ایلیریا^{۱۱} می‌گذرد و ماجرای قتل سیاست‌مداری برجسته را روایت می‌کند. این نمایشنامه نیز به دلیل خیالی بودن فضا و اشخاص مورد توجه است که از دو زاویه اساطیر یونانی و خیال‌پردازی مورد مذاقه قرار گرفته‌اند. این نمایشنامه درباره‌ی جهنم و انسان است و در واقع جدال خیال انسان با آتش یا دوزخ در «دست‌های آلوده» و با اساطیر یونانی در «مگس‌ها» از اهمیتی ویژه برای بررسی آثار سارتر برخوردارند. با بررسی‌های انجام‌شده درباره‌ی موضوع حاضر در پایگاه‌های مرتبط با گرایش فلسفه هنر و تئاتر و رساله‌های ثبت‌شده در پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران و مقالات نگارش‌یافته در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی داخل و خارج از ایران، مشخص شد که هیچ پژوهش مستقلی وجود ندارد که به این موضوع پرداخته باشد. در میان جست‌وجوهای صورت‌گرفته در پایگاه‌های ذکرشده، رساله‌هایی یافت شد که صرفاً در زمینه‌ی معرفی اندیشه‌های سارتر، نقد و تحلیل آثار و اندیشه‌های او بوده است. **زیبایی‌شناسی ژان پل سارتر (۱۳۹۳)**؛ **نقد و بررسی انسان‌شناسی ژان پل سارتر با تکیه بر حکمت متعالیه (۱۳۹۶)**؛ **نفی و چند آوایی استدلالی در اثر اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر از ژان پل سارتر (۱۳۹۷)** از آن جمله‌اند.

۱- آرا و اندیشه‌ها و درون‌مایه‌ی آثار سارتر

۱-۱. آرا و اندیشه‌ها

سارتر در عین حال که انسان را به دیگران نیازمند می‌داند، دیگری را مانعی بر سر آزادی او تلقی می‌کند. در این خصوص بحث نگاه را پیش می‌کشد و اینکه انسان تحت نگاه دیگری، آزادی خود را از کف می‌دهد. او رابطه‌ی انسان‌ها را بسیار خصمانه می‌داند و معتقد است نگاه، آدمی را به شیء تبدیل می‌کند. از این رو به این نتیجه می‌رسد که دیگران همان جهنم‌اند. در آثار او این شیء‌شدگی در سه ساحت برجسته می‌شود: ۱. رابطه‌ی کودک با پدر و مادر ۲. رابطه‌ی عاشقانه‌ی مبتنی بر روابط جنسی ۳. رابطه‌ی فرد با خدا. سارتر رابطه‌ی فرد با والدینش را اولین مصداق رابطه‌ی خواجه - بنده‌ی هگل می‌پندارد و به شرح شیء‌شدگی در

این رابطه می‌پردازد. البته او میان رابطه‌ی کودک با پدر و رابطه‌ی کودک با مادر تفاوت‌هایی قائل می‌شود به طوری که رفتار پدرسالارانه را به شدت محکوم و آن را مانع خلاقیت می‌داند. در مقابل این رابطه، رابطه‌ی کودک با مادرش قرارداد که گرچه این رابطه نیز رابطه‌ای توأم با سوءنیت است، اما گویا سارتر این سوءنیت را موجه می‌داند. دومین رابطه‌ای که فرد در آن شیء‌شدگی را تجربه می‌کند، روابط عاشقانه‌ی مبتنی بر روابط جنسی است. سارتر سه الگو در این خصوص در نظر می‌گیرد: دیگرآزاری، آزارطلبی و بی‌اعتنایی که هر سه را محکوم به شکست می‌داند (احمدی، ۱۳۸۵: ۱۴۵). اما سومین و مهم‌ترین رابطه‌ای که انسان را در سوءنیت فرومی‌برد، رابطه‌ی او با خداست. از نظر سارتر خدا همان دیگری است که به غایت رسیده است. به عبارتی او همان دیگری است که مطلق شده است. او به همه می‌نگرد درحالی‌که هیچ‌کس نمی‌تواند به او نگاه کند. سارتر در نمایشنامه‌ی مگس‌ها، تعارض آزادی انسان با قدرت مطلقه‌ی الهی را به تصویر می‌کشد (سولومون، ۱۳۷۳: ۹۵).

۲-۱. درون‌مایه‌ی آثار

براساس مطالعات انجام‌شده بر روی اغلب آثار سارتر می‌توان چنین مدعی شد که سارتر به‌عنوان یک اگزیستانسیالیست تم‌هایی را در کارهایش به کار می‌برد که ابزورد هستند. زندگی ابزورد است و اینکه معنی یا هدفی وجود داشته باشد بی‌معنی است، اما انسان احتیاج دارد تا به آن معنی و هدف ببخشد.

رد روایت‌های معنی‌دار: این کافی نیست که گفته شود زندگی ابزورد است. اگزیستانسیالیسم مکرر این امر را بیان می‌کند که زمانی که فلسفه، دین یا دانش سعی در مفهوم بخشیدن می‌کند، این تلاش همیشه با شکست روبه‌رو می‌شود.

انزوا: این احساس که شما فردی غریبه در زندگی و دنیای خود هستید.

اضطراب: این احساسی است نادیده که شما زمانی به آن مبتلا می‌شوید که دریافته‌اید زندگی ابزورد است.

فراموشی: این احساس تنهایی باعث می‌شود شما دریابید که هیچ‌کس قادر نیست به شما کمک کند و وجود شما معنی پیدا می‌کند.

مسئولیت: همه برای ساخت زندگی خود احساس مسئولیت می‌کنند.

حقیقت: انسان‌ها خواستار حقیقتی هستند که واقعیت انسان‌ها و جهانی را نشان دهد که در آن زندگی می‌کنند.

فردگرایی: موضوعی که در پیشبرد حقیقت و زندگی رضایت بخش مهم است.

احساسات: احساساتی بودن یک جنبه‌ی مهم زندگی حقیقی است.

مرگ: این یک موضوع نهایی برای عملکرد همه انسان‌هاست و منبع مهمی برای زندگی ابزورد است.

هستی و نیستی
و نمود آن در
نمایشنامه‌ی
مگس‌ها
نوشته‌ی ژان پل
سارتر

۲- بازتاب مفاهیم «هستی و نیستی» در نمایشنامه‌ی مگس‌ها

۱-۲. خلاصه نمایشنامه

نمایشنامه مگس‌ها برای اولین بار در سال ۱۹۴۳ منتشر شد. داستان این کتاب، اقتباسی از اسطوره‌ی یونانی الکترا است و داستان ارست و خواهرش الکترا را روایت می‌کند. این دو قصد دارند با کشتن مادرشان، کلیتمنستر^{۱۲} و شوهرش، اژیست^{۱۳}، انتقام مرگ پدرشان، آگامنون^{۱۴} را بگیرند که پادشاه آرگوس^{۱۵} مقتدر بوده است. در این اثر سارتر با درگیر کردن ارست و الکترا

با ژئوس و الهه‌های انتقام، مفاهیم اگزیستانسیالیستی موردنظر خود را به داستان تزریق کرده است. درگیری دو شخصیت اصلی با خدایان آرگوس که مرکز ثقل باورهای دینی مردم به حساب می‌آیند، ترس و دلهره‌ای در دل پرستش‌کنندگان ژئوس ایجاد می‌کند؛ انسان‌هایی که همیشه از انسان بودن خود سرافکنده هستند (سارتر، ۱۳۹۸: ۴۸).

ژان پل سارتر در این نمایشنامه ابهاماتی نیز خلق می‌کند تا بشر را تا ناکجاآباد ذهنی خود فروبرد و به‌آسانی آن را رها نکند.

۲-۲. بازتاب هستی و نیستی در دو مفهوم جهنم و دیگران

آنچه بسیار اهمیت دارد این است که در نمایشنامه‌های سارتر (با توجه به فضای فکری) آنچه موجب تعالی روح و جسم بشر در تمام مراحل گذار می‌شود، خودشناسی مبتنی بر خلق آثاری درخور برای آیندگان و نشر امید در توجه به زادبوم است. دو واژه یا دو مفهوم کلیدی مکرراً تکرار می‌شوند که یکی جهنم و آن یکی دیگران است. دو مفهومی که از نظر او ریشه در نضج مناسباتی دارد که او تحت عنوان مناسبات بورژوازی از آن یاد می‌کند. مناسباتی که انسانیت انسان را نشانه گرفته‌است و روزبه‌روز وی را از خویشتن فی‌نفسه خود دور می‌کند. بدیهی است که از منظر او این فضای جهنمی ساخته و پرداخته دست بشر است، بنابراین تجربه‌کردنی است، یعنی عینی، ملموس و محسوس است.

جهنمی که با هیزم ارتباط‌های ناسالم و بی‌ارتباطی انسان‌ها شعله‌ور می‌شود. در حقیقت سنگ‌بنای این جهنم، ارتباط‌های از ریخت‌افتاده‌ی مضحک بشری است. روابطی که مبتنی و متکی بر منافع است، بنابراین بیمارگونه و غیرحقیقی است زیرا در نیاز حقیقی انسان به ارتباط ریشه ندارد بلکه از خواست‌های زودگذر و سخیف نشأت گرفته‌است. این نوع از روابط، یعنی روابطی که برخاسته از نیاز ذاتی انسان به ارتباط نیست، موجب سکون و رکود می‌شود. سکون و رکودی که الزاماً ساختمان نمایش را رقم می‌زند. بدین معنا که سکون روابط سبب فقدان حرکت و ناپویایی عمل شخصیت‌ها شده، نمایشنامه را از پویایی لازم تهی می‌کند؛ پویایی که مثلاً در نمایشنامه‌های یونانی وجود دارد. به همین دلیل است که ارتباط با این آثار را باید در بی‌ارتباطی‌اش جست‌وجو کرد. سارتر ضمن استفاده از آثار دینامیستی یونان باستان و حتی وفاداری به تم و موضوع اصلی آن‌ها، به دلیل دگرگون کردن فضا و ساختمان، آثار خود را به نمایشنامه‌هایی ایستا و ساکن مبدل می‌کند که این سکون و ایستایی در اکثر موارد همان تم اثر است. بدین اعتبار ساختمان ایستا در آثار او جایگزین معنا می‌شود و بدیهی است که در سکون، سکوت و ایستایی هر چیزی رو به تباهی می‌گذارد، از جمله روابط بشری که در این نمایشنامه و نمایشنامه‌های دیگر شکل آینه‌وار به خود می‌گیرد؛ یعنی حالت عکس‌برگردان پیدا می‌کند. به عبارت دیگر این روابط جهنمی ناپویاست که ساختمان ایستا را رقم می‌زند و نه عکس آن. یعنی کلیت ساختار اجتماعی (که محتوای اثر به لحاظ ریخت‌شناسی است) پایه‌ریز ساختمانی می‌شود که از سازوکارهای منطقی برای حرکت و دستیابی به اهداف انسانی پیروی نمی‌کند بنابراین آنچه بیش از هر چیز دیگری در انتخاب این واژه اهمیت دارد همان جهنمی بودن آن است؛ یعنی سارتر از واژه یا تعبیر دیگری نظیر گنبدگی، بویناکی و واژه‌هایی از این دست استفاده نمی‌کند زیرا گنبدگی و بویناکی هر چیزی را می‌توان از آن زدود. گنبدگی را با گنزداد و بویناکی را با مواد خوش‌بوکننده می‌توان از بین برد. اما تکیه او بر جهنم است. یعنی شرایطی که همه‌چیز در آن می‌سوزد و خاکستر می‌شود. و این یعنی نابودی. بدین‌سان سارتر اعتقاد دارد که روابط ناسالم بشری به جایی رسیده است که دیگر آمیدی به نجات

آن نیست. این یأس (فقدان امید به بهبودی) از نظر او ریشه در نشناختن و به تعبیر برشت، ساده‌لوحی انسان دارد. انسان ساده‌لوح و بی‌خردی که اسیر دست بورژوازی و مناسبات آن است و سیستمی که در جهت منافع خود از او استفاده می‌کند، او را به ورطه‌ای می‌کشاند که مثلاً شخصیت اصلی «دوزخ» در آن غلتیده است. از این روست که سه مفهوم سترگ آگاهی، انتخاب و مسئولیت را پیش از انجام هر عملی پیش روی انسان قرار می‌دهد. طبیعی است که آگاهی ملازم حرکت است و هر حرکتی در تضاد با سکون قرار دارد زیرا که مبتنی بر هدفی است، هدفی که نیازمند تصمیم و اراده‌ی فردی است و زمانی که انسانی از روی آگاهی به انجام عملی مبادرت می‌ورزد، عهده‌دار مسئولیت‌های ناشی از آن نیز هست. احساس مسئولیت نه تنها زندگی را جهنمی نمی‌کند، بلکه رنگی از معرفت و شادی و زیبایی به آن می‌بخشد.

یکی از خصوصیات برجسته‌ی سارتر که در کتب فلسفی او هم به‌وضوح برجسته است، ویژگی انطباق با شرایط (موقعیت) است. همان چیزی که او از آن تحت عنوان معنا یاد می‌کند. به تعبیر خود او هر چیزی در موقعیت معنا دارد یا معنا می‌یابد. از این رو او «خود» و ایدئولوژی‌اش را نیز برحسب زمان دگرگون می‌کند. این دگرگونی از نظر او حرکت ایجاد می‌کند و پدیده‌ها را از حالت سکون خارج می‌کند. پس حرکت یعنی دگرگونی (هستی) و عدم حرکت یعنی سکون (نیستی). در حقیقت از منظر تفکر سارتری آنچه به انسان مربوط می‌شود این است که او به‌واسطه‌ی خلق فضای جهنمی خودساخته، در فاصله‌ی میان خدا و شیطان، تنها سرگشته و حیران شده‌است که از من وجود او جز خاکستری برجای نمی‌ماند. نتیجه‌ی این سرگردانی، گم‌گشتگی و بی‌خویشی است. نتیجه‌اش انسان گم‌گشته و حیرانی است که در برهوت زندگانی انسانی خود تنها شده‌است. این برهوت، همان برهوت جهنمی است. اما در مگس‌ها، ساختمان یا بنای اثر از لایه‌های شاعرانه و موسیقایی برخوردار نیست، بلکه اسکلت ساختمان به گونه‌ای طرح‌ریزی شده‌است که در وادی امر توجه شما معطوف به مرکز می‌شود که فاقد لایه‌های دیگر است. در واری و دقت بیشتر، لایه‌هایی کشف می‌شوند که در تضاد و تفاوت با لایه‌های شکسپیری قرار دارند. یکی از این تفاوت‌ها، تفاوت نیروهای چالش‌برانگیز است. یعنی در ساختمان سارتری، نیروهای متخاصم از ساحت فیزیکی و جسمانی برخوردار نیستند بلکه ساحتی منطقی دارند. یعنی دو منطق (که دو لایه از فونداسیون هستند) با یکدیگر مواجه می‌شوند. دو منطقی که در وجود ارست و ژوپیتر تجلی یافته است. این‌گونه سارتر ناگهان اندیشه و شخصیت‌های اساطیری را روزمره می‌کند و پای‌ریز انتقال این مناسبات از یونان باستان به موقعیت تاریخی خود می‌شود. بدین اعتبار بحث اصلی درباره‌ی تصویر و اصل آن است.

برخوردی میان ژوپیتر و اژیست شاه وجود دارد که در آن اژیست به‌ظاهر خواهان مرگ است. این مرگ (که بعداً حادث می‌شود) در انتقال، همان مرگ و نیستی خدای روی زمین است. علت این تقاضا آن است که او پشیمان شده و توبه کرده است و مردم نیز توبه کرده‌اند اما دلیل پشیمانی و توبه‌کار شدن آن‌ها این است که آزادی خود را از دست داده‌اند. جایی اژیست از ژوپیتر می‌پرسد چرا اینک و در چنین شرایطی برای نجات او اقدام کرده است در حالی که می‌توانست پیش از او «آگامنون» را نجات دهد. ژوپیتر در پاسخ چنین سخن سر می‌دهد: «به‌واسطه‌ی آنکه هم تو و هم مردم (دیگران) پشیمان شده و توبه کرده‌اید. پس اگر به نجات تو برنخیزم، «ارست» تو را خواهد کشت و مهم‌تر اینکه ارست از کرده‌ی خود پشیمان هم نخواهد شد زیرا او آزاد است و خدایان به‌واسطه‌ی وجود این خصلت در او درصدد آزارش نخواهند بود». شباهت ژوپیتر و اژیست در حاکم بودن آن‌هاست. یکی بر آسمان و

هستی و نیستی
و نمود آن در
نمایشنامه‌ی
مگس‌ها
نوشته‌ی ژان پل
سارتر

دیگری بر زمین حکومت می‌کند. اما این ظاهر مسئله است زیرا منطبق بر واقعیت نیست (یعنی تصویر بر اصل آن منطبق نمی‌شود). مگس‌ها همان خدایان انتقام هستند. خدایانی که جاعلین و دروغ‌زنان را مجازات می‌کنند. پرده‌ی دوم از جهتی واروی پرده‌ی اول است. در این پرده اژیست توضیح می‌دهد که «جعل کرده است و توبه‌کار شده و مجازات را نیز می‌پذیرد زیرا هم خود و هم مردم را فریب داده است». ولی او با توبه رستگار نمی‌شود. از این رو خواهان مرگ است. یعنی اساس تفکر و انتقام مگس‌ها بر جعل و فریب‌کاری استوار است؛ همان پایه و اساسی که حضور مخفی الکترا و ارست را (به‌عنوان نمایندگان نهضت مقاومت زیرزمینی) بر صحنه به‌عنوان یک ضرورت ساختمانی - معنایی توجیه می‌کند. توجیهی که در عین حال معنای حضور جسد بر صحنه را نیز آشکار می‌کند. یعنی مرگ اژیست (جسد) با حضور ناآشکار الکترا و ارست (مبارزه‌ی مخفی و زیرزمینی) از درون به هم پیوند می‌خورد. بدین‌سان ملاحظه می‌شود که برخلاف نظر بعضی از منتقدان، نمایشنامه ضعیف و نارسانا نیست، چرا که هیچ ضمیمه یا کلامی را نمی‌توان از آن حذف کرد، اما عمل یا کنش ارست بدین‌معناست که عمل کشتن دو سویه دارد. یکی کشتن اژیست است و دیگری به قتل رساندن مادر که سبب جدایی او از الکترا می‌شود. در حقیقت ارست از طریق کنش ثانوی (و تأیید کنش نخست) خود و هویت خویش را به اثبات می‌رساند (تقدم وجود بر ماهیت). این عمل که در عین حال سبب جدایی او از الکتر می‌شود، او را در تقابل با الکترا قرار می‌دهد. تقابلی که زمینه‌ساز پرده‌ی سوم شده و بدان معنا می‌بخشد.

در پرده‌ی سوم، ژوپیترا، الکترا را فراچنگ می‌آورد در صورتی که ارست را از دست می‌دهد. در حقیقت الکترا در پرده‌ی سوم (پس از جدا شدن از ارست) وارد جهان دیگری می‌شود که مفاهیمی چون توبه، پشیمانی و رستگاری در آن معنایی راستین دارد اما باوجود این حسن یا محاسن، محدود و بسته است و به همین دلیل فاقد جذابیت لازم برای جلب و جذب و نفوذ در ارست است؛ زیرا وی فردی آزاد است و به سبب این آزادگی حتی خدایان هم (قدرت‌های اژیستی زمینی) قادر نیستند در او نفوذ کنند. بنابراین و به عنوان نتیجه‌گیری می‌توان گفت که مگس‌ها نمایشنامه‌ای مطلقاً درباره‌ی جنگ است که سارتر برای گریز از تیغ تیز سانسور از آن استفاده کرده است. او در این نمایشنامه فرانسه‌ی در حال اشغال و نهضت مقاومت را به تصویر کشیده و تمامی کسانی را که با آلمانی‌ها همکاری می‌کردند به باد انتقاد گرفته است: زمانی که نه حکومت آزادی وجود دارد و نه مردم آزادی، مردم و حکومت ملزم هستند یا شرایط موجود را بپذیرند و با آلمان‌ها همکاری کنند یا در زیرزمین و به شکل مخفی به مبارزه با آن‌ها برخیزند.

فقدان آزادی یعنی بند، سکون و ایستایی. این همان ساختمان اجتماعی حاکم است که بر ساختمان نمایشنامه‌ی سارتر تأثیر گذاشته است. ساختمان اثر او متأثر از ساختمان اجتماعی زمان جنگ است. در واقع سارتر با طرح قصه‌ی مگس‌ها، معتقد است که فرانسه تاوان اشتباهات خود را می‌پردازد؛ همان گناهانی که پیش‌تر مرتکب شده است. پس باید مسئولیت آن را هم بر عهده بگیرد. گناهانی که ناشی از فقدان آگاهی است. ناآگاهی زندگانی بشر را به جهنم مبدل می‌کند. برای تبیین این معنا سارتر به خلق قهرمانی مبادرت می‌کند که در دنیای درام و درام‌نویسی هم‌تا ندارد. این قهرمان، ارست است. ارست انسانی آزاد است و به سبب همین آزادی دست صاحبان زور و زر بدو نمی‌رسد. یعنی آزادی و آزادگی محملی فراهم می‌کند که صاحب آن از تبهکاری برای جیفه دنیا دور می‌شود. بنابراین شکل طرح اسطوره در هومر و اورپید با سارتر هیچ ارتباطی پیدا نمی‌کند. خود او در جایی می‌گوید: «امن شکل تراژدی

به معنای «راسینی» آن را کنار گذاشته و فرمی «کرفی» ای بدان بخشیده‌ام. یعنی از روان‌شناسی دور شده و به موقعیت توجه کرده‌ام». مهم‌ترین اندیشه‌ای که در این آثار به چشم می‌خورد، اندیشه تقدم وجود بر ماهیت است. یعنی انسان را نمی‌توان به خاطر اتفاقات گذشته و اعمالی محکوم کرد که پیش از این مرتکب شده‌است، بلکه قضاوت درباره‌ی او باید مبتنی بر عمل او در موقعیت فعلی باشد. از این رو بودن و کنش انسان در همین لحظه، یعنی لحظه‌ی انجام عمل معنا می‌یابد. به این معنا که انسانیت انسان در موقعیت و کنش در آن، متبلور می‌شود. یعنی تصمیمی که در این موقعیت می‌گیرد و عملی که در این موقعیت انجام می‌دهد. برای خود سارتر دیگر فرصتی پدید نیامد تا شخصیتی همانند ارست خلق کند: ارستی که در چنین موقعیت فلسفی و سیاسی ویژه قرار داشته باشد. یعنی پس از تحریر مگس‌ها، تمامی توجه او به آزادی و عمل متکی بر آن معطوف می‌شود. همان فکری که در مگس‌ها هم به شکل خام وجود دارد.

سارتر از طریق مشابهت دو شاه، تصویر ساده‌ای خلق می‌کند که چندان بر واقعیت منطبق نیست زیرا شاه (اژیست) با قتل و کشتار و سپس جعل توبه و پشیمانی و اینکه از طریق مجازات می‌شود رستگار شد، آزادی خود را از دست می‌دهد. ولی ارست خود را آزاد می‌داند و آگاهانه مسیر آزادی را انتخاب می‌کند و به موجب آن تصمیم به کشتن اژیست می‌گیرد. نکته‌ی مهم این است که مراد او فقط کشتن نیست بلکه مراد او و سارتر آزادی است؛ همان عملی که در پایان از او یک منجی می‌سازد. یعنی نه تنها طلب رستگاری نکرده توبه‌ای هم نمی‌کند، بلکه گناه دیگران را بر دوش می‌کشد و با این عمل مگس‌ها را بیرون کرده و مردم را آزاد می‌کند. این به این معناست که آزادی مردم به عمل آزاد یا آزادی وابسته است. بدین سان سارتر در این نمایشنامه ادعا می‌کند که اگر خواهان نجات از یوغ ظلم و ستم هستیم، ابتدا باید خود را آزاد کنیم و از دایره‌ی بسته‌ی قدرت‌های جهانی رها شویم و پس از رهایی خود، موجبات آزادی دیگران را فراهم کنیم.

۳- آگزیستانسیالیسم و نمایشنامه‌ی مگس‌ها

درام‌نویس در فضای آگزیستانسیالیسم، زندگی متفاوتی انسان و همچنین اعتراض علیه وجود را که باعث شورش می‌شود بررسی می‌کند. درام آگزیستانسیالیسم فریاد ناامیدی از وضعیت پرمشقت انسان بودن است. این درام ناتوان و ناامیدانه است و شخصیت انسان در آن اغراق‌آمیز است. سارتر از دو نکته‌ی مهم در هستی و زمان هایدگر تأثیر گرفته‌است. یکی اهمیت بنیادین مفهوم هستی در فلسفه و دیگری اهمیت تحلیل آن در شناخت‌شناسی و همچنین تعیین رابطه‌ی بین‌متنی که با «هستی و زمان» دارد. شواهد نشان می‌دهد که فهم فلسفه‌ی سارتر در ابتدا دشوار است زیرا او نیز نظیر سایر فلاسفه‌ی هم‌عصرش اندیشه‌ی پیشینیان را در خود حل کرده و از مجموعه‌ی شنیده‌ها و خواننده‌ها، نظریه‌ای ارائه داده است که می‌توان اساس تمام مقوله‌های عالم هستی را بر پایه‌ی آن نظریه فرض کرد. از سوی دیگر یافته‌ها حاکی از این است که فلسفه‌ی سارتر در بسیاری از موارد با پدیدارشناسی هگل بی‌شبهت نیست. بنابراین عدم در ترکیب و ساختار انسان و در آگاهی او وارد می‌شود و انسان محکوم به این است که عمل کند و به تبعیت از آن در رسیدن و شدن به تغییر دائمی سوق پیدا کند. از منظر سارتر هستی دو شرط مهم دارد: (۱) چیزی که وجدان ما درک می‌کند، باید وجود داشته باشد. این وجود دارای هستی برای خودش است؛ یعنی انسان برای خودش هستی دارد، اما سنگ برای خودش هستی ندارد (۲) هستی او برای دیگری است و وجدان باید

هستی و نیستی
و نمود آن در
نمایشنامه‌ی
مگس‌ها
نوشته‌ی ژان پل
سارتر

آن را درک کند تا هستی آن درک شود.

تعریفی که سارتر از انسان دارد و موجب ابهام و سرگستگی گروهی از اگزیستانسیالیست‌ها شده این است:

۱- «انسان آن چیزی است که نیست».

۲- «انسان آن چیزی است که هست».

این دو دیدگاه که به‌ظاهر نقیض یکدیگرند در باطن مکمل و مبین هم به‌نظر می‌رسند. همین شاخص‌ها در نمایشنامه‌ی مورد بحث سارتر ظهور پیدا می‌کند. در واقع سارتر در این نمایشنامه بیان می‌کند که بشر محدود به آن چیزی نیست که بوده‌است و نباید به گذشته یا واقعیات خود محدود شود، بلکه می‌تواند با طرح‌ریزی آینده جلو برود و از حالت پیشین خود فاصله بگیرد. اگر من خود را به گذشته‌ی خود محدود کنم خود را به دایره‌ی وجود فی‌نفسه می‌افکنم و دیگر وجود لفسه نیستم، بلکه به یک شیء تبدیل می‌شوم و باید به‌طور مداوم برای آینده طرح‌ریزی کنم تا بتوانم از حال خود به‌سوی آینده فرا روم. سارتر با این آگاهی، «ناخودآگاه» فرویدی و «مکتب روانکاوی» را مردود اعلام می‌کند زیرا که این واژه در آزادی انسانی خلل وارد می‌کند و علت آن این است که انسان محکوم است آزاد باشد و برای او گزینه و انتخاب دیگری نیست و آزادی او کامل و بدون قید و شرط است، چرا که عدم، وارد وجود انسانی شده تا این عدم از وجودش انتزاع بشود. آشکار است که سارتر تقسیم‌بندی دوگانه وجود لفسه و وجود فی‌نفسه را از دل فلسفه هگل بیرون کشیده است. «ژان پل سارتر این تقسیم‌بندی وجود لفسه و فی‌نفسه را از هگل گرفته‌است ولی هگل با دیالکتیک خود آن دو را در نهایت ادغام می‌کند و موجود را معقول و معقول را موجود اعلام می‌کند اما سارتر این را نمی‌پذیرد و برای این امر به نزاع و ستیزه‌ی واقعی بین وجود لفسه و فی‌نفسه اشاره می‌کند.

نتیجه گیری

نمایشنامه‌ی مگس‌ها فراخوانی برای مردم است تا آزادی خود را بشناسند. این اثر درباره‌ی یافتن آزادی است که یکی از تم‌های مهم آگزیستانسیالیسم است. سارتر می‌خواهد آزادی را در شخصیت قهرمان ارست نشان دهد. آزادی انسان براساس آگزیستانسیالیسم امری بسیار مهم است. سارتر معتقد بود که مردم از طریق آزادی قادر به ساخت دنیای خود هستند و برای انتخاب‌های خود آزاد هستند.

ارست در نمایشنامه آزاد است بنابراین می‌تواند درباره‌ی آینده تصمیم‌گیری کند. خواهرش الکترا که همیشه فکر می‌کند گذشته به دنبال گرفتن انتقام از اوست فردی آزاد نیست بنابراین نمی‌تواند به جلو بنگرد و آزاد باشد. در نمایشنامه این امر نشان داده شده است که اگر فردی می‌خواهد آزاد باشد باید از رویدادهای گذشته بگذرد و به آینده نگاه کند. این مهم‌تر از اعمال خدایان است. یکی دیگر از تم‌های آگزیستانسیالیسم وضعیت پایین خدایان در نمایشنامه است که باعث کاهش تکریم ما از خدایان می‌شود. سارتر در بحث وجود و پوچی معتقد است که با داشتن آزادی، فرد باید آنچه را که دیگران درباره‌اش فکر یا قضاوت می‌کنند، نادیده بگیرد. ارست به آزادی خود آگاه است. موضوع دیگری که مردم را از شناخت آزادی‌شان دور می‌کند این است که نمی‌توانند از تأثیر گذشته خلاص شوند.

الکترا نمی‌تواند آزاد باشد زیرا همیشه درگیر خاطرات گذشته است و حرکت به آینده‌اش تحت تأثیر آن است. دین در نمایش نادیده گرفته شده است زیرا پوچی در آگزیستانسیالیسم مهم‌تر از آزادی انسان است. ارزش‌های دینی فرصتی برای کنترل رفتار انسان ندارند. ارزش‌های اخلاقی و گناهانی که مردم مرتکب می‌شوند زندگی آن‌ها و رفتارشان را کنترل می‌کند و از دسترسی مردم به آزادی مطلق جلوگیری می‌کند. یکی دیگر از تم‌ها پوچی است. شخصیت قهرمان ارست که آزادی کامل دارد متوجه تهی بودن اطراف خود می‌شود. همه‌چیز برای او بی‌معنی است و این تهی بودن آنگونه که سارتر تأکید دارد، پوچی در وجود است. آزادی کامل وجود برای خود به یکدیگر مرتبط است. بدون وجود برای خود، فرد آزادی مطلق ندارد و قادر نیست برای خود تصمیم‌گیری کند.

هستی و نیستی
و نمود آن در
نمایشنامه‌ی
مگس‌ها
نوشته‌ی ژان پل
سارتر

- احمدی، بابک. (۱۳۸۵) سارتر که می‌نوشت، تهران، انتشارات مرکز
- پیر، هنری. (۱۳۸۵) ژان پل سارتر، ترجمه‌ی احمد میرعلایی و ابوالحسن نجفی، تهران، انتشارات زمان
- سارتر، ژان پل. (۱۳۸۶) اگزستانسیالیسم و اصالت بشر، ترجمه‌ی مصطفی رحیمی، تهران، انتشارات نیلوفر
- سارتر، ژان پل. (۱۳۸۷) مرده‌های بی‌کفن و دفن، خلوتگاه و مگس‌ها، ترجمه‌ی صدیق آذر، تهران، انتشارات جامی
- سارتر، ژان پل. (۱۳۹۲) مگس‌ها، ترجمه‌ی قاسم صنعوی، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه
- سارتر، ژان پل. (۱۳۹۷) هستی و نیستی، ترجمه‌ی محمد زمان زمانی، تهران، انتشارات زندگی روزانه
- سوفوکل. (۱۳۶۶) الکترا، ترجمه‌ی محمد سعیدی، تهران، نشر علمی و فرهنگی.
- سولومون، روبرت ک. (۱۳۷۳) هوسرل و واپس تافتن در فلسفه‌ی استعلایی، مترجم محمدسعید حنایی کاشانی، کیهان اندیشه، شماره‌ی ۵۵، صص ۹۹-۹۳
- عسگری یزدی، علی و میرزایی، مسعود. (۱۳۹۷) مرگ‌اندیشی و معنای زندگی هایدگر، مجله‌ی فلسفه‌ی دین، دوره‌ی ۱۵، شماره‌ی یک، صص ۴۹-۲۴
- Sartre, Jean Paul. (1966), **Being & Nothingness, An Essay on phenomenological ontology**, Tr. By Hazel E. Barnes Publisher: Rutledge: New York
- Stern, Alfred. (1967), **Sartre**, Publisher: Dell co., New York

1. Jean Paul Sartre

۲. پدید‌شناسی مطالعه‌ی نظام‌مند انواع آگاهی (ساختارهای وجود انسان) و روابطشان با ابژه‌هایشان است.

3. Edmund Husserl

4. Martin Heidegger

5. Being in itself

6. Being for itself

7. Being for others

8. The Flies

9. Electra

10. Oreste

11. Illyria

12. Clytemnester

13. Aegist

14. Agamemnon

15. Argus

هستی و نیستی
و نمود آن در
نمایشنامه‌ی
مگس‌ها
نوشته‌ی ژان پل
سارتر